

## نقدی بر منشآت قائم مقام

محمد اسماعیل رضوانی\*

در بهمن ماه ۱۳۵۲ به مناسبت دویستمین سال ولادت میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی اجلاسی در دانشگاه تهران تشکیل و از اینجانب نیز دعوت شد تا در آن شرکت کنم. برای تهیه مقاله‌ای در این باره، منشآت آن بزرگ را از آغاز تا پایان بدقت مطالعه کردم. پیش از آن قطعاتی از منشآت را تدریس کرده و برای حل مشکلات آن از محضر پرفیض سید محمد فرزان و سپس بدیع الزمان کردستانی بهره برده بودم. حاصل این مطالعات و تلاشها و شاگردیها فراهم شدن یک سلسله پژوهشهایی شد که به طور پراکنده وجود داشت که اکنون توفیقی دست داد تا آنها را گردآوری کنم و همراه با یادداشت‌های دیگری که به مرور زمان فراهم شده بود به علاقه‌مندان تقدیم دارم.

### تاریخچه گردآوری مجموعه‌ای از منشآت قائم مقام

افکار و اندیشه‌های قائم مقام در همان آغاز به شاهی و خودنمایی پرداخت و صیت سخن سعدی را پیدا کرد، که در بسیط زمین رفته، رفته

\* دکتر محمد اسماعیل رضوانی، مدیر گروه تاریخ بنیاد ابراهیم‌المعارف اسلامی و استاد دانشگاه تهران.

منشأتش را چون کاغذ زر می بردند و قصب الجیب حدیثش را چون نیشکر می خوردند با این تفاوت که سعدی در نشیمن عزلت، از آفات مصون ماند و قائم مقام در خلایب سیاست، نابود شد. لاجرم جمع آوری آثار او در یک نظام استبدادی که حیات و ممات انسانها بسته به مویی است، دشوار می نمود. می توان به طور قاطع حکم کرد که بعد از شهادت او (۱۳۵۱ ق) در طول سیزده سال صدارت حاج میرزا آقاسی و سلطنت محمد شاه، کسی جرئت این را نداشت که سخنی از او به میان آورد چه جای اینکه به جمع آوری آثار او بپردازد. وحید دستگردی مدیر مجله ارمغان معتقد بود که رجال عصر محمد شاه برای پرده پوشی بر عظمت جنایتی که در مورد کشتن قائم مقام مرتکب شده بودند «در محو ساختن آثار نظم و نثر وی از هیچگونه جنایت و شناعت فروگذار نکرده و شاید بیش از سی هزار بیت اشعار وی را نابود کردند»<sup>۱</sup> والا «از قائم مقام که در طول ۲۵ سال مستمر در دستگاههای عباس میرزای ولیعهد (۱۲۲۶-۱۲۴۹) و محمد شاه (۱۲۴۹-۱۲۵۱) با سمتهای وزارت، پیشکاری، قائم مقامی صدراعظم و مقام و منصب صدارت عظمای ایران»<sup>۲</sup> قلم زده و با حلاوت و شیرینی بی نظیری با فرمانروایان جهان و بزرگان ایران از ناپلئون اول گرفته تا فاضل خان گروسی و از آلکساندر اول و نیکلای اول گرفته تا میرزا صادق وقایع نگار مروزی مکاتبه داشته است، باید هزارها اثر بجا می ماند، در حالیکه اگر تمام آثار او از گنج کتابخانه ها و از لابلائی کتابها و مجله ها و روزنامه ها بیرون کشیده شود و به سه جلد منشآت چاپ شده او اضافه شود، گمان نمی رود تعداد آنها از هزار تجاوز کند. مگر آنکه در بایگانی وزارت امور خارجه ایران و کشورهای روسیه، فرانسه و انگلستان نوشته هایی از او وجود داشته باشد.

۱. قائم مقام، ابوالقاسم بن عیسی، «دیوان شعر قائم مقام»، مجله ارمغان، ضمیمه سال دهم ۱۳۰۸ ش، مقدمه ص ۳.

۲. نامه های سیاسی و تاریخی سیدالوزرا قائم مقام فراهانی (در باره معاهده صلح ترکمنچای و غرامت آن)، چاپ جهانگیر قائم مقامی، تهران ۱۳۵۸ ش، ص ۱۷.

نخستین شخصیتی که به جمع آوری آثار قائم مقام پرداخت شاهزاده مقتدر و دانش دوست و مدیر قاجار، فرهاد میرزا معتمدالدوله پسر پانزدهم عباس میرزا، برادر محمد شاه و عموی ناصرالدین شاه بود و به طور یقین کسی غیر از فرهاد میرزا جرئت این کار را نداشته است. لذا به قول محمود خان ملک الشعراء، دیباچه نویسنده منشآت، «نایب الایالة الباهرة، معتمد الدولة القاهرة، فرهاد میرزا با قربت درگاه و قرابت شاهنشاه... خاطر دریا ذخایر برگماشت و رسائل و مفاوضات و فرامین و نامجات و حکایات بهجت انگیز و نوادر طبیعت آمیز از مکتوبات سید بزرگوار و وزیر عالی مقدار... که منتشر و متفرق بود، اوقات گرامی خرج و در این مجموعه درج کرد».<sup>۱</sup> منشآت که فرهاد میرزا فراهم کرده قریب به یکصدویست اثر اعم از نامه، رساله، قصیده و قطعه است که از خلال عبارات آن مشکلات جمع آوری این آثار عیان می شود «به حسن اهتمام نواب مستطاب شاهزاده آزاده والاتبار نایب الایالة الباهرة، معتمد الدولة القاهرة، فرهاد میرزا دام اقباله به سلک انتظام درآمد و خدام چند برگماشت تا آن مراسلات شریفه و مفاوضات لطیفه از هر کناره و کران به تکلف و تکلیف، مثنی و ثلاث و رباع به دست آورد و اندک اندک کتابی که:

هذا کتاب لویبأغ بوزنه درآ لکان البایع المعبونا.

صفت آن تواند بود، فراهم آورد... و این نوشتجات اندکی از هزار، و کمی از بسیار است که به اهتمام آن شاهزاده به دست افتاده است؛ و امید است پس از این اگر باز به دست افتد بر این کتاب ضمیمه شود؛ و این نسخه شریفه به مواظبت و مراقبت نواب کامیاب، امیرزاده اعظم افخم، سلطان اویس میرزا ابن معتمدالدوله فرهاد میرزا ابن ولیعهد الامجد الاجل عباس میرزا طاب ثراه در دارالخلافة طهران به صنعت طبع در آمد. امید است که مقبول

۱. قائم مقام، ابوالقاسم بن عیسی، منشآت قائم مقام، چاپ محمد عباسی، چاپ افست تهران [بی تا]، ص [۳-۴].

نظر عالمان و سرمشق متعلمان و مترسلان شود و کان ذلک فی شعبان سنه ۱۲۸۰<sup>۱</sup>.

آگهی تبلیغاتی آن قریب به دو ماه بعد در روزنامه دولت علیه ایران منتشر شد «اعلان: نوشتجات و منشآت قائم مقام با کتاب شمایل خاقان و رساله عروضیه و رساله شکوی و دیباچه جهادیه و غیره با اشعار و قصاید از صنعت طبع در آمده، در دارالخلافة طهران در حجره حاجی محمد هادی بلور فروش در سبزه میدان می فروشند، هرکس طالب باشد از مشارالیه بخرد و قیمت هر جلدی دوازده هزار دینار است»<sup>۲</sup>.

چنین به نظر می رسد که بین قائم مقام و فرهاد میرزا نسبت استاد و شاگردی وجود داشته و فرهاد میرزا به سائقه همین علاقه به جمع آوری آثار او پرداخته است. قائم مقام در نامه‌ای که بعد از فوت عباس میرزا از خراسان به شاهزاده خانم زوجه خود نگاشته است می گوید: «از نواب فرهاد میرزا تعریف نوشته بودید که در مشق پیش است و در درس بیش. مرحوم ولیعهد هم کمال التفات داشت و اذن عروسی مرحمت کرده بودند حالا که این اتفاق افتاده به تأخیر خواهند انداخت»<sup>۳</sup>.

محیطی که قائم مقام در آن هنرنمایی می کرد

روزگاری که قائم مقام در آن قلم می زد با روزگاری که جوانان دانش طلب، اکنون در آن به سر می برند، تفاوت بسیار دارد. فضای ادبی زمان قائم مقام همان فضای ادبی قرن پنجم و ششم هجری بود. در قرن پنجم و ششم در کانونهای مهم علمی و ادبی جهان اسلام مانند بخارا، سمرقند، نیشابور، و شهرهای خوارزم و غیره برای حل معضلات قرآن و درک معانی آیات قرآنی به طور دقیق و بررسی عالمانه در اخبار و احادیث آل رسول و رسیدن به

۱. قائم مقام، ابوالقاسم بن عیسی، منشآت قائم مقام، چاپ فرهاد میرزا، تهران ۱۲۸۰، ص ۴۵۷.

۲. روزنامه دولت علیه ایران، ش ۵۵۶، پنجشنبه ۸ شوال ۱۲۸۰.

۳. قائم مقام، چاپ عباسی، ص ۲۲۳.

سرمنزل مقصود که همانا تدوین ابواب مختلف فقه بر اساس قرآن و سنت است، به مطالعه و تحقیق در ادبیات عصر جاهلیت، معلمات سبع و قصاید و قطعات شعرای دربار پادشاهان حیره و قصاید و شعرای صدر اسلام مانند زهیر بن کعب، حسان بن ثابت و مانند آنان پرداختند، و حق هم داشتند؛ زیرا بر اثر گسترش سریع و برق آسای حکومت اسلام همه چیز تحولی سریع یافته بود و طبعاً کلمات نیز تحول معنی پیدا کرده بودند. اینان می خواستند بدانند کلمه‌ای که در فلان آیه و در فلان حدیث آمده در زمان نزول آیه و هنگام تقریر حدیث به چه معنایی به کار می‌رفته است. در نتیجه تبحر در ادبیات عرب و تسلط بر آن، عامل فخر و مباهات و سرافرازی شد. نویسندگان و شعرای ایرانی برای زیبا ساختن کلام خود و به قصد شکرریزی یا نمک پاشی بر نوشته خود و سرانجام به منظور هنرنمایی و فخرفروشی گفته خود را با مفاهیم و معانی شعرای نامدار عرب زینت می‌دادند. نمونه کامل آنها منوچهری دامغانی است که در این فن به قدری به راه افراط رفته که اگر کسی تسلط کامل بر ادبیات عرب عصر جاهلی و بر آثار سخنوران قرون نخستین اسلامی نداشته باشد محال است معانی بعضی از ابیات او را درک کند. در قصیده‌ای که در مدح عنصری سروده شعرایی را که به عقیده او بزرگترین سخنوران جهان‌اند، دعوت می‌کند که بیایند و هنرنمایی ممدوح او را در سخنوری ببینند تا به جای اینکه بر ریع و اطلال و دامن زاری کنند بر اشعار خود بگریند و نوحه و ناله سردهند.

کو جریر و کو فَرَزْدَق کو زهیر و کو لبید

رُو عَجَاج و دیک الجِنِّ و سَیْفِ ذُو یَزَن

کو حُطَّیْثَه کو اُمیّه کو نُصیب و کو کُمَیت

أَخْطَل و بَشَار بُرد آن شاعر اهل یمن

ابن هانی ابن رومی ابن مُعْتَز ابن بیض

دَعْبِل و بو شَیْص و آن فاضل که بود اندر قَرَن

وان خجسته پنج شاعر کو کجا بودندشان  
 عَزَّه و عَفْرَا و هِنْد و مَیَّه و کِیْلِی سَکِن  
 وان دو امرؤ القیس و آن دو طرفه آن دو نابغه  
 وان دو حَسَّان و سه آعشی وان سه حَمَّاد و سه زن  
 گو فراز آیند و شعر او ستادم بشنوند  
 تا غَرِیزی رَوْضه بینند و طبیعی نسترن  
 تا بر آن آثار شعر خویشتن گریند باز  
 نی بر آثار و دیار و رَسْم و اطلال و دَمَن.<sup>۱</sup>  
 در این قصیده از شعرای ایرانی، تنها از رودکی یاد می‌کند، آنهم یادی که با  
 تحقیر همراه است (آن ضریح پارسی وان رودکی چنگ زن)، در جای دیگر در  
 تفاخر بر حریف و در هجو او گوید:  
 من ترا از خویشتن در باب شعر و شاعری  
 کمترین شاعر شناسم هذه حق الیقین  
 من بدانم علم دین و علم طب و علم نحو  
 تو ندانی دال و ذال و زاء و سین و شین  
 من بسی دیوان شعر تازیان دارم زبر  
 تو ندانی خواند الا هَبی بصحنک فاصبحین.  
 که اشاره است به مطلع قصیده:  
 الاهی بصحنک و اصبحینا و لاتبقی خمور الاندرینا.  
 انوری در قصیده‌ای به مطلع:  
 چون مراد خویش را با ملک ری کردم قیاس  
 در خراسان تازه بنهادم اقامت را اساس.  
 می‌گوید:

۱. منوچهری، احمد بن قوص، دیوان منوچهری دامغانی، چاپ محمد دبیرسیاقی، تهران ۱۳۴۷، ص ۷۳-۷۴.

شاعری دانی کد امین قوم کردند آنک بود

ابستد اشان امرؤ القیس انتهاشان بوفراس<sup>۱</sup>

و این از شگفت‌ترین شگفتیهاست که وقتی آدمی در فضای تبلیغاتی شدید قرار می‌گیرد اگر چه انوری باشد، چشم و گوش از دیدن و شنیدن حقایق کور و کر می‌شود تا آن جا که حکیم ابوالقاسم فردوسی را در برابر امرؤ القیس و بوفراس به هیچ می‌شمارد.

سیلان و جریان ادبیات عرب در جامعه آن روز ایران به حدی پر دامنه بود که فرخی سیستانی که «خدمت دهقانی کردی، از دهاقین سیستان... مردی سگزی و عیار»<sup>۲</sup> باین ادبیات آشنایی پیدا کرده بود. او در یکی از قصاید خود گوید:

شعر درازتر ز قفانبک پیش او

کوته شود چو قافیه شعر مثنوی

گرمهتری به مرتبه چون شعر با شدی

او حرف اولین بود و دیگران روی.

که اشاراتی است به مطلع معلقه امرؤ القیس قفانبک من ذکرئ حبیب و منزل.

خاقانی «قصیده رایبه حکیم سنائی را جواب گفته است و عدد ابیات آن از صد و هشتاد گذشته» او در آخر قصیده گوید:

این قصیده ز جمع سبعیات ثامن است از غرایب اشعار

از در کعبه گر در آویزند کعبه بر من فشانندی استار

زد قفا نیک را قفائی نیک و امرؤ القیس را فکند از کار.<sup>۳</sup>

۱. نمونه نظم و نثر فارسی از آثار اساتید متقدم، چاپ حبیب یغمائی، تهران ۱۳۴۳، ص ۲۲۳.  
 ۲. نظامی عروضی، احمد بن عمر، چهار مقاله، چاپ محمد قزوینی، تهران ۱۳۲۷، ص ۳۶، ۴۰.  
 ۳. جامی، نورالدین عبدالرحمن، نفعات الانس من حضرات القدس، چاپ محمود عابدی، تهران ۱۳۷۰، ص ۶۰۵.

### قائم مقام و ادبیات عرب

دورنمای مبهم و رنگ و رو رفته‌ای را که از محیط شعرا و سخنوران ایران از قرن پنجم به بعد نشان دادیم تا زمان قائم مقام ادامه داشت فقط گاهی بر اثر انقلابات و دگرگونی‌هایی که در اوضاع سیاسی و اجتماعی روی می‌داد از حدت و شدت آن کاسته می‌شد، اما در هیچ دوره‌ای شعرا و سخنوران عرب اهمیت و اعتبار خود را از دست ندادند و همواره شعرای فارسی زبان تحت الشعاع آنان قرار داشتند، تا در پادشاهی فتحعلی شاه دوباره در بازار شعر و ادب با رونق بیشتری به جلوه‌گری پرداختند و باز ادبا، شعرا و سخنوران عهد فتحعلی شاه به فراگیری شاهکارهای ادبیات عرب آغاز کردند و این امر مایهٔ فخر و مباهاتشان شد. کسی که در این زمان می‌خواست در نویسندگی زبردست شود پس از فرا گرفتن یک دورهٔ کامل صرف و نحو عربی به فراگیری قرآن و احادیث و اخبار می‌پرداخت و به دنبال آن به ادبیات عرب روی می‌آورد. به موازات اینها قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات و مثنویات شعرا و نویسندگان بزرگ فارسی را از بر می‌کرد.

خوشبختانه قائم مقام اشارهٔ بسیار کوتاهی به نحوهٔ دل مشغولی در ایام عزل خود دارد که حاکی از نوع تربیت و تحصیل او در جوانی و انباشته‌های قصاید و قطعات شعرای عرب در زوایای مغز فعال اوست. «فَبِتُّ أَرْتَمُ طَوْرًا بِمَفْتَحِ الْحَمَاسِيَّاتِ، وَطَوْرًا بِفَاتِحَةِ الْمَعْلَقَاتِ، فَاقُولُ تَارَةً: قَفَانِيكَ مِنْ ذِكْرِي حَبِيبٍ وَ مَنْزَلٍ. وَ آخِرِي: لَوْ كُنْتُ مِنْ مَازِنٍ لَمْ تَسْتَبِحْ اِبْلِي.

و ما كنت في طي تلك الاحوال و سمع هؤلاء الاقوال، الا ثابت الجنان، ساكت اللسان، اراقب احداث الزمان، و ارجى الخير من ربي الرحمن»<sup>۱</sup> یعنی سربربالش خواب می‌نهادم، گاهی به مطلعهای حماسیات مترنم می‌شدم و گاهی ابیات نخستین معلقات را زمزمه می‌کردم. گاهی می‌گفتم: قفانیک من ذکری حبیب و منزل و گاهی لوکنت من مازن لم تستبح ابللی. در



چنین اوضاع و احوالی و استماع اتهاماتی که به من روا می‌داشتند با قلبی آرام و زبانی ساکت، مراقب رویدادهای زمانه بودم و از درگاه پروردگار رحمن امید خیر داشتم.

تقریباً تمام ادبا و نویسندگان زمان، و نیز گاهی شخصیت‌های سیاسی با حماسیات و معلقات و قصایدی که به آن اشاره شد، آشنایی داشته‌اند.<sup>۱</sup>

۱. مفتتح الحماسیات یعنی مطلع‌های حماسیات یا کتابهای حماسه یعنی کتابهایی که برگزیده اشعار عرب در آن جمع می‌شود. نخستین کسی که به گردآوری چنین کتابی پرداخت ابوتمام بود (۱۸۰-۲۲۸). وی کتاب خود را در ده باب تدوین کرد که باب اول آن اختصاص به اشعار گزیده‌ای بود که در باره حماسه سروده شده بود که بعدها نام همین باب بر تمام کتاب نهاده شد و حماسه ابوتمام نام گرفت. کتاب مذکور به حدی شهرت یافت که شاگردش بحتری (متوفی ۲۸۴) به پیروی از او جنگی از اشعار زبده در ۱۷۴ باب تدوین کرد که معروف به حماسه بحتری شد. بعدها دیگران همین رویه را دنبال کردند و حماسه‌های متعددی به وجود آمد مانند حماسه ابن الشجری و الشنتمری و حماسه بصریه (ر.ک. البصری، صدرالدین بن الفرّج، الحماسة البصریه، تصحیح مختارالدین احمد، حیدرآباد، ۱۳۸۳، مقدمه دیوان؛ حتّا الفاخوری، تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران ای.ا.ا.).

مصراع «فغانیک من ذکری جیب و منزل» مصراع اول از مطلع معلقه مشهور امرؤ القیس و معنای آن این است: لحظه‌ای درنگ کنی تا به یاد یار و سرمنزل او چند قطره اشک بریزم و مصراع: «لو کنت من مازن لم تستبح ابلی» مصرعی است از مطلع قصیده‌ای از قریط بن انیف از شعرای بلعبر. اینک تعدادی از ابیات این قصیده از کتاب تاریخ آداب اللغة العربیه، تألیف جرجی زیدان، بیروت ۱۹۸۳ ج ۱، ص ۸۰، همراه با ترجمه مهندس حسن طارمی راد آورده می‌شود:

«لو کنت من مازن لم تستبح ابلی بنواللقیطة من ذهل بن شیبانا  
اگر من مازنی بودم بنولقیطه از مردم ذهل بن شیبان شترم را به غارت نمی‌بردند. (بنومازن برادرزادگان بنوالعبر هستند)

اذا لقم بصری معشر خشن  
عند الحفیظة ان ذو لوثه لانا  
اگر چنین بود به خدا سوگند گروهی که در حمایت پرمصلابتند، آن هنگام که ناتوانان در برابر دشواریها سست می‌شوند، به یاریم برمی‌خواستند.

قوم اذا شربدی ناجذیه لهم  
طاروا الیه زرافات و وحدانا  
بنومازن مردمی هستند که چون شر و سختی، خود را به ایشان می‌نمایاند (ناجذ = دندان عقل، دندانهایش را به آنها نشان می‌دهد) گروه گروه یا فرد فرد به سویش می‌شتابند.

لا یسألون احاهم حین یندبهم  
فی الثنابت علی ما قال برهانا  
هنگامی که برادرشان آنها را در گرفتاریها به فریادرسی می‌طلبند از او دلیل و برهان نمی‌خواهند (بلکه با سرعت به یاریش می‌شتابند).

لیکن قومی و ان کسانوا ذوی عدد  
لیسوا من الشو فی شیئی و ان هانا ←

نویسنده سفرنامه عضدالملک در وصف شاهزاده عمادالدوله والی کرمانشاه فرزند محمدعلی میرزا دولتشاه چنین می‌گوید: «امروز در عرب و عجم فاضلی بدان تبحر و عاقلی بدان تجارب کم یافت شود. از همگنانش گذشته وحید و فرید است چنانکه اگر خواهد در یک دقیقه سبعة معلقه را رد نماید و در هر مقام از حریری و بدیعی مقامی بدیعت‌گزیند»<sup>۱</sup>.

### وجوب نقد منشآت

با معرفی بسیار کوتاهی از قائم‌مقام و ذهن انباشته او از ذخایر عربی و فارسی، آشکار شد که حلاوت بیان و فصاحت کلام و بلاغت معانی و

اما قوم من، هرچند در شماره بسیارند، هیچ کاری برای دفع شر هرچند کوچک و حقیر باشد نمی‌کنند.

بجزون من ظلم اهل الظلم مغفرةً و من اساءة اهل السوء احسانا

آنان اهل ستم را با گذشت پاداش می‌دهند و در برابر بدیهای بدکاران نیکی می‌کنند.

کساناً ریک لم یخلق لخشیته سواهم من جمیع الناس انسانا

گویی پروردگار جز ایشان کسی را که خشیت او را در دل داشته باشد، نیافریده است (منظور این است که آنان با این پندار که خشیت خدا را در دل دارند از انتقام ظالمان چشم می‌پوشند).

فلیت لی بهم قوماً اذا ركبوا شدوا الاغارة فرسانا و ركبانا.

ای کاش من به جای این قوم، قومی دیگر می‌داشتم که چون بر مرکبها می‌نشستند، به قصد غارت (دشمن) جنگجویانه کمر می‌بستند.

ابوتمام این شعر را در دیوان حماسه، نخستین شعر قرار داده است. برای ترجمه از شرح ابوعلی مرزوقی (متوفی ۴۲۱) استفاده شد. البته او با توجه به قرائنی این شعر را هجو نمی‌داند، بلکه آن را شعری برای تحریک و ترغیب قوم خودش به شمار می‌آورد (المرزوقی، احمد بن محمد، شرح دیوان الحماسه، تصحیح عبدالسلام هارون و احمد امین، بیروت ۱۹۹۱، ج ۱، ص ۲۲-۳۱).

در میان اعراب یک سلسله ابیاتی وجود داشت که با آواز و آهنگی خاص خوانده می‌شد، در جنگ به جنگاوران نیرو می‌بخشید و دلآوری آنان را دوچندان می‌کرد. گاهی دو قبیله را که نسبت به هم خونخواه بودند و حالت جنگ بینشان برقرار بود به صلح می‌کشاند و گاهی نیز کینه‌ها را ملتهب و مشتعل می‌ساخت. در رسائل اخوان الصفا آمده است:

هی الالحان المشجعة التي تستعمل فی الحروب، و عندالقتال فی الهیجا و لاسیما اذا غتی معها بابیات موزونة فی وصف الحروب و مدیح الشجعان، مثل قول القائل:

لو كنت من مازن لم تستبح ابلی بنوالقیطه من ذهل بی شیبانا.

(رسائل اخوان الصفا، بیروت ۱۹۶۴، ج ۱، الرسالة الرابعة القسم الرياضی فی الجغرافیا، ص ۱۸۴).

۱. سفرنامه عضدالملک، ص ۱۳۰.

مفاهیم مکتوبات او را کسی می تواند براحتی و بخوبی درک کند که معلوماتی در حد خود او داشته باشد یا لااقل به علومی که او در سینه داشت، آشنا بوده و در فضای ادبی روزگار خود او قرار گیرد. چون جمع آوران آثار قائم مقام در این مقام نبوده اند، اغلاطی به نوشته های او راه یافته است که از همان چاپ اول که در سال ۱۲۸۰ ق انجام گرفته است تا چاپی که در ۱۳۷۳ ش منتشر شد، همچنان بر جای مانده است و این مایه شگفتی است که در طی ۱۳۵ سال منشآت که فرهاد میرزا جمع آوری کرده و لااقل دوازده نوبت تجدید چاپ شده، کسی متوجه اغلاط آن نشده است. اگر چه بعضی از این اغلاط زیاد مهم نیست و در معنا و مفهوم عبارت اخلاقی ایجاد نمی کند، اما نقد منشآت این اثر ادبی بزرگ واجب است.

قسمت عمده این اغلاط مولود مداخله علی اصغر تفرشی، کاتب منشآت است که سواد چندانی نداشته و از مقدمات نیز بی اطلاع بوده است. در استنساخ نامه ها نهایت بی دقتی به خرج داده و کلماتی را از قلم انداخته است به طوری که اگر همین منشآت با چاپ سربی در همان زمان چاپ می شد بیش از اینکه هست اشتباهات چاپی نمی داشت.

### مسامحات ادبی قائم مقام

قلم تند و تیز و سریع قائم مقام که ناشر تراوشات مغز فعال و پرهیجان و پرنیروی او بوده است، گاهی به وی فرصت تأمل در فقه اللغة لغات و رعایت دقیق نکات صرفی و نحوی نمی داده است. او همواره در پی تحریر مفاهیم و معانی زندانی در مغز خود بوده است و الا تردید نیست که از این دقایق که آن روزها در ردیف اطلاعات ابتدایی محسوب می شده و ورد زبان هر طلبه جوانی بود، آگاه بوده است. بنابراین اگر گاهی کاستیهایی در عبارات او دیده می شود باید حمل بر مسامحه بشود، آنهم مسامحه به معنای آسان گیری در برابر سخت کوشی است نه به معنای سهل انگاری و بی بند و باری.

گفت آسان‌گیر بر خود کارها کز روی طبع

سخت می‌گیرد جهان بر مردمان سخت‌کوش.

خودش می‌گوید: «شریعت ما شریعت سهلهٔ سمحه» است.<sup>۱</sup> قائم‌مقام این تصور را نداشته است که روزی نوشته‌های او مکرر در مکرر چاپ خواهد شد و شیفتگان ادب فارسی در بدر به دنبال آثار او خواهند رفت. به نظر می‌رسد هدف او تنها این بوده است که در برابر مخاطب خود هنرنمایی و شیرین‌زبانی کند و ازینرو تلمیحات و استعارات و کنایات و ظرایف و لطایف خود را غالباً در عبارات و آیات و اخبار و ابیاتی بیان کرده که مخاطب او از آنها آگاهی کامل داشته است. مثلاً در رسالهٔ عروضیهٔ خود که به عباس میرزا تقدیم داشته است می‌نویسد: «اگر قومی از ابنای زمان:

کضرایرالحسناء قلن لوجهها حسداً و بغضا آنها لدمیم.

چنانم جلوه دهند که فلان در کار دین به غایت کاهل است و در کار دنیا بسیار جاهل، چه غم که طایفهٔ درویشان را با دنیای ایشان کاری نیست».<sup>۲</sup> در نقل قول مذکور ترجمه بیت عربی بدین شرح است: صَرّه به معنی زن هوودار و ضرایرالحسناء یعنی آن هوویی که زیباتر از همه است و سمت سوگلی دارد. دمیم به معنی مجموعهٔ زشتیهایی است که ممکن است در یک فرد موجود باشد، به استناد فرهنگ نفیسی «حقیر و زشت و کوتاه قامت و پست و زبون». یعنی مانند هووی زیبایی که هووهای دیگر دربارهٔ چهرهٔ زیبایی او از روی حسد و بخل می‌گویند که به غایت زشت است (هرزشتی را به او نسبت می‌دهند).

عبارات بالا در آغاز این تصور را پیش می‌آورد که قائم‌مقام خودش و قومی از ابنای زمان را در سلک زنانی جا می‌دهد که دارای یک شوهرند و لابد آن شوهر نیز عباس میرزا است با این تفاوت که او از همه برتر است و جزء ابنای زمان نیست یعنی مانند زمانه بی وفا و بدعهد و غدار و مکار

۱. قائم‌مقام، چاپ عباسی، ص ۲-۳. ۲. همان، ص ۲۳۲.

نیست. این تشبیه قبیح و از قائم مقام بعید است در حالی اگر بیت قبلی آن را نیز می آورد چنین سوء تفاهمی حاصل نمی شد.  
به استناد جامع الشواهد «هو من قصیده لابی الاسود زیاد الدوئلی و اسمه ظالم بن عمرو و قبله:

حسدوا الفتی اذ لم ینالوا سعیه      فالقوم اعداء له و خصوم  
کضرائر الحسناء قلن لوجهها      حسداً و بغیا انها لدمیم  
والوجه یشرق فی الظلام کانه      بدرٌ منیرٌ والسماء نجومٌ.<sup>۱</sup>  
در جامع الشواهد به جای «بغضاً» بغیا آمده است.

اینک نمونه‌هایی از اشتباهات منشآت بر اساس نخستین چاپ آن در ۱۲۸۰ ق، ذکر می شود.

(۱) ص ۲، س ۳، به میرزا صادق وقایع نگار می نویسد: «خاطر بنده مخلص بالفعل که جبر عزیمت سامی بدان نواحی رسید، از کار آن طرف جمع است». عبارت عزیمت سامی خالی از خلل و ایراد نیست زیرا سامی صفت مشبیه است به معنی بلند و مترادف با عالی است و عزیمت در این جا به معنی تصمیم، آهنگ و قصد است و بلند نمی تواند صفت برای تصمیم باشد. تصمیم نه بلند است و نه کوتاه، خود قائم مقام به این نکته واقف بوده و کلمه سامی را در جاهای دیگر صحیح به کار برده است از جمله در نامه‌ای به وقایع نگار می نویسد: «التفات حضرت خداوندگار دام ظلّه السامی را که در حق این بی وجود مرقوم فرموده بودید، مزید امیدواری گردید». (ص ۲۰۸، س آخر).

شاید در اصل چنین بوده است: خاطر بنده مخلص بالفعل که خبر عزیمت شما بدان نواحی رسید.

(۲) ص ۲، س ۸، «آنچه متعلق به سمت ارمنیه و ارزنة الروم است

۱. شریف، محمدباقرین علی الرضا، جامع الشواهد، [سی جا] ۱۳۰۸، باب الکاف بعده الفاء، ص [۲۰۲].

بحمدالله نظمی دارد و آنچه مربوط به آن سمت است به فضل الله در جنب توجه شما عظمی ندارد». ظاهراً قائم مقام عظم را به فتح عین به معنای بزرگ گرفته و آن را با نظم قافیه کرده است در حالی که عظم بر وزن نظم به معنای استخوان است و واژه‌ای که به معنای بزرگ است به ضم عین است. (۳) ص ۴، س ۴، نامه‌ای است به میرزا محمدعلی آشتیانی، که در عنوان نامه آمده است: «سواد رقمی است که مرحوم ولیعهد طاب الله ثراه به خط مرحوم قائم مقام به میرزا محمدعلی آشتیانی .... مرحوم فرموده‌اند». عبارت طاب الله ثراه، کاملاً بی‌معنی است. طاب فعل ماضی است از باب ضَرَبَ، یَضْرِبُ (طاب یطیب) و لازم است و نیازی به فاعل ندارد یعنی پاک و طاهر است. بنابراین طاب الله ثراه غلط است و باید نوشت: طاب ثراه یعنی پاک و طاهر است خاک او یا طیب الله ثراه خدا خاک او را پاک و طاهر کند.

(۴) ص ۴، س ۷، «تعریف و توصیف چند، که از سر عسکر ارزنة الروم در ضمن شروع مرسله نوشته بود به نظر مارسید». کاربرد مصدر توصیف در زبان فارسی در میان نویسندگان و حتی ادبای بزرگ رایج، اما غلط است زیرا وصف، خود متعدی است و معنی آن به استناد شرح لغتنامه دهخدا، شناساندن و نشان دادن است، بنابراین هیچ ضرورتی ندارد که به باب تفعیل برود.

با استناد به گفته بدیع الزمان کردستانی توصیف مطلقاً در متون عربی نیامده است، مانند واژه مدح که نمی‌توان از آن تمذیح ساخت، مع ذلک محمد از فعل تمذیح به معنی بسیار ستایش شده، به کار می‌رود. به هر صورت اگر توصیف بر قلم نگارنده جاری شود عیب و ایرادی نمی‌توان گرفت اما از قائم مقام نمی‌توان گذشت «حسنات الابرار سیئات المقربین».

(۵) ص ۵، س ۳، عبارت «اشدبراین» صحیح نیست زیرا افعال التفضیل، با حرف از می‌آید نه بر، و نمی‌گوییم حسن، اکبر برحسین و اعلم بر محمد است. (۶) ص ۵، س ۷، «رجال عثمانی، مردم فارغ البال بی‌شغل و بیکارند».

عبارت مردم فارغ البال صحیح نیست باید مردمی فارغ البال باشد. (۷) ص ۵، س ۹، در عبارت «کتاب شما غالباً کلیات نوائی بود جزئیات هوائی را که مغلوب ساخت». حرف که زاید است یا در اصل چنین بوده است: کتاب شما که غالباً کلیات نوائی بود جزئیات هوائی را مغلوب ساخت.

(۸) ص ۵، س ۱۱، در جمله «جناب اقدس الهی جریزه و کیاستی در خلق این جا آفریده که از تائی و آرام و تعلم و تعلیم آنها هزار بار بهتر و با نفعت است». کلمه آرام در این جا معنای مصدری دارد همچنانکه تائی، تعلیم و تعلم مصدرند. بنابراین باید آرامش به صورت مصدری می بود گو اینکه در زبان فارسی آرام، هم به معنای صفت و هم به معنای مصدر به کار رفته است: هیچ دانی که به جز روی تو آرامم نیست.

(۹) ص ۵، س ۱۴، در جمله های «این کار، کار خطیری است و مزید دقت و اهتمام در آن ضرور است». کلمه ضرور غلط و صحیح آن ضروری است. ضرورت یعنی ناچاری و ضروری نسبت به ضرورت دارد، همچنانکه تجاری نسبت به تجارت دارد و طبیعی نسبت به طبیعت همانطور که از تجارت نمی گوئیم تجار از ضرورت هم نمی توان گفت ضرور، ولی کاربرد آن حتی از طرف نویسندگان بزرگ رایج است.

(۱۰) ص ۶، س ۲، «ممکن بود که هیچ آدم نفرستیم و به توسط خارج انگلیس و ایلچی متوقف اسلامبول، همین خواهشی که بالفعل سرعسکر در باب حدود قدیمه می کند، امضا بداریم». عبارت خارج انگلیس نه تنها غلط است بلکه مضحک است و بی معنی و در اصل «جارج» بوده است در قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم پادشاهان انگلیس همه ژرژ (جرج، جارج) نام داشته اند.

رجال دربار قاجار تصور می کردند که انگلیسها به پادشاه خود ژرژ می گویند و ژرژ به معنی شاه یا فرمانروا است، این تصور تا همین اواخر

وجود داشت. میرزا علی خان امین الدوله آخرین شخصیت سیاسی نامدار دوران قاجار و نویسنده‌ای که از نظر علم و اطلاع و هنر نویسندگی و خطاطی در ردیف میرزا ابوالقاسم قائم مقام است در سفرنامه مکه در وصف بندر پیره می‌نویسد: متاع دیگر پیره راحت الحلقوم است که ..... روی آن را کاغذ منقش باتمثال صاحب کارخانه و پرنس ژرژ یونان چسبانیده‌اند.<sup>۱</sup>

(۱۱) ص ۷، س ۱، «در این مدت که وارد ارزنة الروم شده به فرط دراست و کیاست فهمیده خواهد بود که اوضاع... به چه منوال است». کلمه دراست معنای بلیغی ندارد. دراست یعنی مطالعه کردن و درس خواندن، بنابراین ظاهراً درایت بهتر است و به احتمال قوی در اصل درایت بوده است.

(۱۲) ص ۱۰، س ۸، آیه شریفه «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَّا تُفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» (سوره اسراء: ۴۴). فعل یفقهون که در این جا به صورت جمع مذکر غایب آمده در قرآن به صورت جمع مذکر حاضر تفقهون آمده است یعنی شما نمی‌فهمید.

(۱۳) ص ۱۱، س ۳،

«ولاعیب فیهم غیر آن سیوفهم بهن فلول من قراع الکتاب تحبرن من ازمان یوم حلیمه الی الیوم قد جربن کل التجارب». شعر مشهوری است از نابغه ذبیانی در صنعت «تأکید المدح بما يشبه الذم» که یکی از صنایع شعری است، مورد استشهاد قرار گرفته است. در این جا مشکل بر سر کلمه تحبرن می‌باشد که در اصل تخیرن بوده است، بنابراین معنی ابیات این است: عیب و نقصی در آنها نیست جز اینکه شمشیرهای آنها از بس بر لشکریان دشمن کوبیده شده‌اند، کندی دیده بود. این شمشیرها از بوم حلیمه برگزیده شده‌اند و تا امروز هر نوع آزمایشی داده‌اند. در کتاب حورالعین آمده است:

والتجربة: الاختبار، قال النابغة یصف السیوف:



تُخَيَّرَ مَنْ أَمَّانَ يَوْمَ جَلِيمَةٍ أَلَى الْيَوْمِ قَدْ جُرِّئِينَ كُلَّ التَّجَارِبِ.<sup>۱</sup>  
 طرداً للباب گویم بیت دیگری که در این صفت مکرر به آن استشهاد  
 می شود باز هم از نابغه است:

فَتَيَّ كَمُلْتَ اخْلَاقُهُ غَيْرَانَهُ جَوَادٌ فَمَا يُبْقَى مِنَ الْمَالِ بَاقِيًا.  
 جوانی است که اخلاقش کامل است، جز اینکه بخشنده است و از مال  
 هیچ چیز باقی نمی گذارد.

(۱۴) ص ۱۲، س ۷، «فِيهَا مَا تَشْتَهِي الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ». در قرآن چنین  
 است: «فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ» (زخرف: ۷۱)، و در آن است  
 یعنی در بهشت است آنچه هوس کند دلها و لذت برد دیدگان. این آیه در  
 ص ۲۹۳، س ۳ صحیح به کار رفته است.

(۱۵) ص ۱۳، س ۳، بیت:

«افدى بها ازجان ثم بمهجتي فاصير في كل اللسان فداها.  
 یعنی فدای او می شوم از جان و به دل و روحم، پس می گردم به هر زبانی  
 فدای او. به کاربردن بكل اللسان یا بكل لسان بهتر است. قائم مقام در رساله  
 شکوائیه این ابیات را بدین صورت آورده است.<sup>۲</sup>

«لانت معافطهم ورق نسيمهم و دنت مقاطفهم و طاب جناهم  
 افديهم بالجان ثم بمهجتي فاصير في كل اللسان فداهم».  
 نرم بود اطراف بدنشان و نازک و لطیف بود هوای آنها و نزدیک شد  
 چیدن گاهایشان و پاک است میوه آنها. فدای آنها می شوم با جان سپس با  
 روحم و در هر زمانی فدای آنها می شوم.

به طوری که ملاحظه می کنید این بیت در منشآت به صورت مخاطب  
 مفرد و در رساله مخاطب جمع آمده است. مرحوم فرصت الدوله شیرازی  
 که منشآت فرهاد میرزا را شرح و چاپ کرده است بر این بیت که بر قلم

۱. نشوان بن سعید الحمیری، الحور العین، چاپ کمال مصطفی، تهران ۱۹۷۲، ص ۱۰۵.

۲. قائم مقام، چاپ عباسی، ص ۳۳۲.

فرهاد میرزا نیز جاری شده، حاشیه‌ای نوشته است و برای آنکه مطلبی فروگذار نشود آن شرح را می‌آوریم:

«مخفی نیست که لفظ از جان فارسی است و در مصراع ثانی کنایتاً اشاره به این مطلب شده و چون در لغت فداه گویند و با هاء استعمال نشده لهذا در این جا شاید بها اسم محبوه باشد و نیز می‌توان به تضمین قایل شد که افدی متضمن ابتدل باشد در این صورت استعمالش به هاء صحیح است»<sup>۱</sup>.

گویا این مضمون یکی از مضامین رایج زمان بوده است که در طبقات الصوفیه نیز مضمونی تقریباً مشابه آن آمده است:

فدیتُ بنفسی بل فدیت بمهجتی و قلبی ایاماً عرفتک فیها.

(۱۶) ص ۱۲، س ۱۳، «دار حدوث است، کار به قدم نباید داشت». این عبارات یک دار کم دارد و در اصل چنین بوده است: دار دارِ حدوث است کار به قدم نباید داشت.

(۱۷) ص ۱۶، س ۹، در عبارت «شما نیز گزارش اوضاع او را ... مرقوم فرمایند». کلمه گزارش را با ذال نوشته که البته غلط است.

(۱۸) ص ۲۱، س ۶، «آذربایجان که یک ولایت است در زیر لگد، دو دولت روس و شیعه از دو گوشه مدعی آنجا بودند، روم هم حالا از گوشه دیگر در آمد و مدعی ایروان است فعززنه بثالث».

ضمیر (ه) در فعززنه اضافه است و نیز قائم مقام ناظر بر این آیه بوده است:

«أَدْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُّرْسَلُونَ» (یس: ۱۴). بنابراین اگر می‌خواست از قرآن پیروی کند در قرآن (عززنه) آمده است و اگر می‌خواست در برابر دولت روس و شیعه دولت سومی یعنی روم را بیاورد، باید می‌نوشت فعززنه هما بثالث.

(۱۹) ص ۳۲، س ۹، «مَضَى زَمَنٌ وَالْخَلْقُ يَسْتَفِيضُونَ مِنِّي وَ يَسْتَفِيدُونَ مِنِّي»

۱. منشآت فرهاد میرزا، چاپ فرصت الدوله شیرازی، بمبئی ۱۳۱۸، ص ۶۳.

حسن مقالتی و يستلذون عن فصاحة بياني». دو حرف مِنْ و عَنْ در این عبارات زاید است.

(۲۰) ص ۳۳، س ۱۳، «این مُعضل و مسلسل گفتن از آن بابت است که بدانید که کلک ما نیز زبانی و بیانی دارد». کلمه مُعضل غلط است و در اصل مفصل بوده است این مفصل و مسلسل گفتن از آن بابت است...

(۲۱) ص ۳۶، س ۸، «و لم يفتن بالنظر اليسير عن الخير الكثير». کلمه نظر در این جا معنای رسایی ندارد و در اصل نزر بوده است. نزر یعنی اندک.

(۲۲) ص ۳۷، س ۱، «یک چند از پی زهاد و عبّاد افتاد». یک چند در پی... صحیحتر است.

ص ۳۷، س ۴، «وجد و طرب افزون می شد و شدت شوق و شغف پیشی می گرفت». در اصل بیشی بوده است زیرا مرادف با افزون بیشی است نه پیشی.

(۲۳) ص ۳۷، س ۱۰، «صندوق کتب مقروض شهب گردید». چنین بوده است: صندوق کتب معروض شهب گردید.

(۲۴) ص ۳۷، س ۱۲، «خاطر مجموع لیب طاعت سودای حبیب نیاورد، لاجرم پیشه پریشانی گرفت و در پی ویرانی خویش افتاد تا قابل کنج و لاشد و حامل رنج و بلا گردید». کلمه کنج باید گنج باشد. کلمه ویرانی در جمله آمده و گنج هم در ویرانه است.

(۲۵) ص ۳۹، س ۸، «نه از ردّ و قبول ملول و شاد می شد». با علاقه ای که قائم مقام به قافیه پردازی داشته، قطعاً عبارت مذکور نیز چنین بوده است: نه از ردّ و قبول شاد و ملول می شد.

(۲۶) ص ۴۰، س ۱۱، «اینک می بینیم که اگر تارک دنیا باشد مالک دنیا گشت و اگر طالب عقبی نیست صاحب عقبی است». استبعادی ندارد که آدمی تارک دنیا باشد، ولی صاحب دنیا بشود. خود قائم مقام در همان صفحه، سطر ۱۰، از قول بزرگان گفته است «دنیا عاشق خود را تارک است و

تارک خود را عاشق». در جاویدان خرد نیز آمده است: «دنیا می طلبد کسی را که از او می گریزد و می گریزد از کسی که او را می طلبد». <sup>۱</sup> قرآن می فرماید: مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَالَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ (شوری: ۲۰)، کسی که اراده می کند زراعت آخرت را می افزایشیم مر او را و زراعتش و کسی که اراده می کند زراعت دنیا را می دهیم اش از آن. و نیست مر او را در آخرت هیچ بهره. اما بسیار دور از نظر است که آدمی طالب عقبی نباشد و صاحب عقبی بشود. بنابراین ظاهراً عبارت مذکور در اصل چنین بوده است. اینک می بینیم که اگر تارک دنیا شد مالک دنیا گشت و اگر سالب عقبی نیست صاحب عقبی است.

(۲۷) ص ۴۲، س ۹، «این بنده چندان نادان و ناشناس باشد چندان ناشکر و ناسپاس نیست». کلمه ناشناس فقط برای هماهنگی با ناسپاس آمده والا مخاطب نامه، برای قائم مقام غیر معروف و ناشناس نبوده است.

(۲۸) ص ۴۳، س ۲، «خرمن دشمن را به یک پرکاه نگیرند و عالمی بدخواه به یک کف خاک در حساب نیاید». فعل نباید قطعاً در اصل به صورت نیارند بوده تا سجع ایجاد شود.

(۲۹) ص ۴۳، س ۸، «یرملوف از این معنی به حسرت مألوف است و قوم روس به دهشت مأنوس». کلمه به دهشت اگر با دهشت باشد، بهتر است.

(۳۰) ص ۴۳، س ۱۱، «اختر رایت منحوس، منکوس گردد». قطعاً کلمه روس افتاده است و عبارت در اصل چنین بوده، اختر رایت روس منحوس منکوس گردد.

(۳۱) ص ۴۴، س ۱۲، «چشمه سارضعیف که به فیضی اندک در جوش آید و به غیضی جزئی خاموشی». کلمه خاموشی در اصل خاموش بوده است.

(۳۲) ص ۴۷، س ۱۲، «به چشم عبرت خواهد دید که چگونه یک بار

۱. ابن مسکویه، احمد بن محمد، جاویدان خرد، ترجمه تقی الدین محمد شوشتری، تهران ۲۵۳۵، ص ۲۶۰.

آکنده‌ها را پراکنده گشته». کلمه را در این عبارات زاید است.

(۳۳) ص ۵۸، س ۵، نامه‌ای که به تزار روس به منظور عذر خواهی از قتل گریبایدف نگارش یافته است چنین ختم می‌شود: «ایام سلطنت فرجام به کام باد». عبارت سلطنت فرجام بی معنی است و به طور قطع در اصل سلطنت ابد فرجام یا چیزی مشابه آن بوده است.

(۳۴) ص ۵۸، س ۷، در قطعه‌ای که به استاد علی رشتی نوشته شده رباعی ذیل وجود دارد:

«رشتی علی این رفتن رشت تو ز چیست

این وجد و نشاط و سیر و گشت تو ز چیست

عاشق که باید نرم و هموار بود

این پست و بلند کوه و دشت تو ز چیست».

در مصرع سوم کلمه «که» در جای خود نیست و در اصل چنین بوده است: عاشق باید که نرم و هموار بود. در همین نامه می‌خوانیم «قراولهای دریاکنار را با جنّ و پری سروکار است یا باقلای خام و اشپل ماهی بخار کرده» صرفنظر از اینکه «اشپل ماهی بخار کرده» برای من نامفهوم است و لابد خوراک خاصی است که هموطنان رشت و انزلی تهیه می‌کنند، کلمه «با» قبل از باقلا افتاده است، و در اصل بوده است: یا با باقلای خام.

(۳۵) ص ۱۹۹، ص ۱۲، «هر هفته به نیابت من زیارت عروس مأنوس را که جانم فدای جانش باد، به روی و دست و روی و سینه و سر و پستان بهتر از بستان او را عوض من ببوس و همیشه از سلامتی احوالش انشاءالله تعالی مرا زنده کنی». در عبارات فوق فعل به روی می‌باید برو و زنده کنی نیز زنده کن می‌بود به این صورت: هر هفته به نیابت من زیارت عروس مأنوس را برو... و همیشه از سلامتی احوالش ... مرا زنده کن.

(۳۶) ص ۲۶۵، س ۳،

«حضرتش را بهشت خوانم لیک نه بهشتی که خواندم از قرآن».

ظاهراً در اصل چنین بوده:

حضرتش را بهشت خواندم لیک نه بهشتی که خواندم از قرآن.  
 (۳۷) ص ۲۹۲، س ۱۱، «لاجرم به شکر این نعمت بر ذمت ناصر واجب  
 آمد». کلمه ناصر در اصل قاصر بوده است.

(۳۸) ص ۲۹۳، س ۷، «ملجاً الانام، قبلة الامم و کعبة الکرم». عبارت کعبة  
 الکرم در اصل کعبة الکرام بوده است.

اینها نمونه‌هایی بود از سهوهایی که در منشآت، این اثر ادبی بزرگ  
 مشاهده می‌شود. امیداینکه در چاپهای بعدی مصححین دقت و اهتمام  
 بیشتری دارند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی